

گویی رخ جانان بود ز سرخی  
وان سنبل نورسته زلف یار است  
دامان صحاری بفرودین ماه  
هر گوشه بر از و نیاز عشاق  
مردی عجب است آنکه در چنین روز  
هر لحظه زنا پایداری دهر  
هم عمر پایان برد بغفلت  
غافل که جهان عرصه تلاش است  
گر روح نباشد غمین و نیره  
هر گز نبرد رنج شیخ دانا  
جز پستی و سستی چه حاصل آید  
پامال شود رنج روز گاران  
نه بر تو شود روز گار چیره  
دوران همه جا باشدت مدد کار  
مقصود زهستی بکیش مردان  
یا خود لب دلبر ز آبداری  
از غایب سائی و مشکباری  
پر شد همه از لعبت حصاری  
سر گرم بمستی و میکساری  
ماند شبستان سو گواری  
صد گونه شدایت کند بزاری  
هم رنج فراوان کشد ز خواری  
وز سعی بزاید امیدواری  
تیتی نه غم افزا بود نه تازی  
هر گز نکشد درد مرد گاری  
از گوشه نشینی و خاکساری  
گردست طلت ز آستین بر آری  
نه باتو کند چرخ کیج مداری  
طالع همه جا آیدت بیاری  
سعی است و عمل عشق و پایداری

## ( شرح شش رباعی محتشم )

درمجملی از حال شاه اسمعیل ثانی

تألیف وقار بن وصال شیرازی

## بقیه از شماره دهم سال چهاردهم - فصل دوم

در تواریخ مسطور است که شاه اسمعیل ثانی پسر پادشاه رضوان جا یگانه شاه طهماسب بزرگ است که پسر ارجمند شاه اسمعیل اول است وی سومین پادشاه از سلسله صفویه است در حیات پدر بجهت بعضی حرکات ناشایست پدر او را بقزوين گسیل نمود و در قلعه موسومه بقیههه او را محصور داشت و جمعی را بصیانت و حراست او امر نمود و مدت نوزده سال و شش ماه در آن قلعه گرفتار بود پس از فوت شاه طهماسب جمعی

بر آن شدند که فرزندی دیگر را از آن شاهزادگان موسوم بحیدر میرزا که پادشاه بزرگ حسب الوصیه بتخت خود نشانیده بود سلطنت گزینند و طایفه دیگر تخم مودت و اخلاص شاه اسمعیل را در دل کاشته و دیده انتظار بر حضور او داشته و همشیره او نواب پریجان خانم نیز در دل آرزوی او داشت و حيله و مکرها میاندیشید تا در همان ایام سلطان حیدر میرزا را در اندرون حرم سلطنت گرفتار کرده معاوضه درهای بستر را شکسته آن جوان ناکام را بکشته و سر او را در میان هواداران و دولتخواهان و فدویان انداختند و غوغائی عظیم در گرفت و اسمعیل میرزا از قلعه قهقهه باتأنی تمام برسد و در نخست پریجان خانم را از خیالات واهی و واقعات بیهوده مأیوس و محروم نموده از آن پس در قلع و قمل برادران و برادرزادگان و بنی اعمام هیچگونه مضایقت ننمود و هر یکی را بیهانه و عذری بکشت و صوفیان صافی عقیدت صفوت شعار را که مایه اعتبار و جان نثاران آن قوم عالی مقدار بودند تلف کرد و تباہ نمود و از نژاد سلطنت بر هر که دست یافت اطفال خرد را از حلیه بصرعاری و در گوشه عزلت متواری نمود و شباب و کهول را از سرمایه هستی عاطل و در مغموره عدم جایگاه داد و با حیدریان کمال خصومت نمود تا باندازه که خصومت و بعضا و بیغض باطنی با حضرت حیدر کرار و حمایت ظاهری با اهل خلاف و عناد کشید و حال آنکه بنای کار این سلسله با اخلاص اهل بیت و ترویج مذهب اثنی عشری مستحکم شد و رواج یافت و کار او نزدیک بآن رسید که مردم بر او شورش نمایند و دست بیغما و غارت گشایند ناچار راه مماشات و مداهنت در صورت بطریق ضرورت پیش گرفت و اندک اندک اخلاق سیئه و حرکات رذیله از او بروز کرد و ظهور یافت تا رخامت خاتمت او کار بجائی رسانید که با جوانی که او را حلوائی اعلی گفتند طریق معاشقت و شیوه معاشرت پیش گرفت و همه شب با او بخوردن معاجین تکفیه و فلونیا و افیون از حد اعتدال افزون مشغول بود و در کوچه و برزن تا سحرگاهان همی گشت تا از قضای فلکی شبی از شبهای ماه مبارک رمضان با حریف بگردید و در اواخر شب پس از صرف معاجین و تناول اغذیه و فواکه بسیار درهای حجره بر خود بسته و بارفیق بخواب شد فردا را تا نزدیک زوال شمس از ایشان اظهار حیاتی ظاهر نگشت و هیچگونه فتجبایی نشد امرای دولت و اعیان ملک مضطرب الحال شدند با کمال بیم و اضطراب از پشت

حجره ندا در دادند پس از زمانی ممتد آوازی ضعیف از حلوائی اعلی برآمد که ای قوم مرا قدرت گشودن درو افشای خبر نیست شما بهرحالت که ممکن شود درها بگشائید تا از واقعه آگاه شوید درها بشکستند درحالتیکه شاه نفس آخرین بود و هم بالین بشالقرین . درگشوده شد و نفس بسته وان جوان معاشر درغایت یحالی وضعف باتنی مختلج گرفتار برعشه و فلج درگوشه افتاده ، شرح حالات آن شب را که شب آخر حیات پادشاه بود برمز و اشاره بیان نمود که در شب گذشته پادشاه چند فقره فلونیا و معجون بخورد و مرا نیز بخوراند و ازدکان حلوا فروشان کلیچه و حلوائی فراوان بکار برد و در آخر شب عزم فلونیا می مجدد کرده و مرا در شرکت حکمی مؤکد فرمود چندانکه معذرت شدم قبول معذرت نمود و من سر آن طرف را ملاحظه نمودم بر مهر و نشان نخستین ندیدم که جوآن را مراقبت و مواظبت نموده بودم چندانکه برای مسئله اشعار کردم مبالاتی نمود و التفاتی نفرمود و اغماض نمود ناچار بخوردیم و بخفتیم اکنون که بیدار شدم او را مرده و خود را در شرف موت می بینم مردمان در باطن آن واقعه وارده را از غنایم بارده شمردند و در ظاهر تباکی و اظهار تعزیت داری نموده **فقطاع دابر القوم** -

### الذین کنروا والحمد لله رب العالمین

**فصل سوم** — در معنی تاریخ و اشتقاق آن . مخفی نیست که تاریخ بحسب لغت آگاه نمودن از حادثات گذشته و کابنات ماضیه چه آن چیزها که واقع در زمان آدمی بوده و چه آنهایی که گذشته باشد و از اسلاف او باقی مانده و گفته اند که تاریخ بمعنی نظام است و (صولی) گفته **تاریخ الشئی و غایته و قته الذی ینتهی الیه و منه فعل** . فلان تاریخ قوم ای ما انتهی الیه شرفهم و معرفه غایتهم . و **جمعی گفته اند** : تاریخ تصحیف تأخیر است بدان مناسبت که تاریخ هر شی در آخر آن شی قرار دهند و زمره گفته اند اشتقاق آن از ارخ بضم همزه و سکون راء مهمله و اصل آن بمعنی بچه گاو و وحشی است و چون باب تفعیل گاهی دلالت بر ازاله نماید چنانکه باب افعال هم این افاده دارد چون اعجام که بمعنی ازاله عجمه است پس تاریخ هم بمعنی ازاله وحشی بودن است که آنچه در تاریخ مسطور و مذکور است وحشی است و تاریخ زایل کند آن وحشت را و بر افکند آن استیحا را لهذا

آنرا تاریخ گویند و یا آنکه چنانکه بچه گاو وحشی از مادر متولد شود و وحشت دارد بالفطره تاریخ هم از حوادث حاصل گردد و از طبع وحشی است مگر آنکه آنرا مقید کنند و پای بند نهند در کتابت و ثبت در اوراق و فرقه گفته اند که این خود معرب ماه و روز است که چون عمر باجماعت مشورت در وضع تاریخ نمود ، یکی از پارسیان گفت در میان قوم ما چیزی مصطلح است که آنرا ماه و روز گویند و حوادث هر روز بدان معلوم گردد ، بعضی از عرب گفتند ما نیز ماه و روز خوانیم و رفته رفته به مرور ماه و روز بدل به لفظ تاریخ گردید و فعل نیز از آن اشتقاق نمودند . و ورخ و ارخ هر دو استعمال کردند **نبو تمیم و رخت الکتاب گویند و قیس ارخته تاریخاو ،** سخنان دیگر نیز در اشتقاق آن گویند که چندان و ثوقی ندارد .

### فصل چهارم - در میان تواریخ معروفه مشهوره و عداد آنها و مبداء

هريك . گفته اند که بنای تاریخ اول از هبوط آدم علیه السلام بود بزمین و آن تاریخ همچنان برقرار بود تا طوفان نوح و تاریخ بدان تجدید یافت و مبداء تاریخ از طوفان شد و آن همچنان بود تا زمان حضرت خلیل علیه و علی نبی سلام الله الملك الجلیل و افکندن نمود آنجناب را در آتش پس آن روز را تاریخ بنا نهادند پس از آن دو گروه شدند . اولاد اسحق از نار ابراهیم تا مبعث حضرت یوسف را مبنای تاریخ نهادند پس مبعث حضرت یوسف را مبنای تاریخ جدید نمودند و آن همچنان بود تا سلطنت حضرت سلیمان که آنرا مبداء تاریخ ساخته تا مبعث حضرت عیسی که پس از آن مبداء تاریخ شد تا مبعث حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و اما اولاد اسمعیل بنا کردن حضرت خلیل خانه کعبه را تاریخ نمودند و آن باقی بود تا هنگام وفات کمبئین لوی و از موت کعب تاریخ تجدید یافت تا عام الفیل پس آنرا تاریخ نمودند تا هجرت حضرت رسول و امانصاری تاریخ از عهد اسکندر ذوالقرنین نهادند و پارسیان تاریخ را از ملوک و پادشاهان خود نهادند و عرب گاه بود که هر سالی را بنام ایامی مینهادند چون عام الفیل و عام الحزن و نیز بعضی بر آنند که عربان تاریخ از بنای کعبه بنیاد نهادند تا عام الفیل پس بدان تاریخ نهادند و در زمان جناب رسالت مآب تاریخی معین نبود لیکن پس از هجرت هر سالی را نامی نهادند که قال بعضهم اما **تاریخ العرب** فمناشئه ان لهم قبل ظهور الاسلام تواریخ

مختلفه كبناء البيت ورياسة عمرو بن ربيعة ولازال متعارفاً الى سنة عام الفيل فجعلوه تاريخاً لهم وفي زمن النبي لم يكن بينهم تاريخ معروف بل يسمون كل سنة باسم **فَسنة** .  
**الاولى** سنة الاذن لاذته الهجرة **والثانية** سنة الامر لانهم امر والقتال المشركين .  
**والثالثة** سنة النحيص لان الله تعالى محص وامتحن قلوب المؤمنين . **والرابعة** سنة الترفيه لان لهم في هذه السنة الرفاه **والخامسه** سنة الزلزال **والسادسه** الاستيناس لان مودتهم في هذه السنة . **السابعة** سنة الاستغلاب . **الثامنة** سنة الاستواء . **التاسعه** سنة البراءة . **العاشره** سنة الوداع . ولما مات رسول الله لم يعتبروا تاريخاً حتى وضع عمر تاريخاً من سنة هجرته عليه السلام كما سنين انشاء الله . وتاريخي چند که در تقاویم مسطور است ، یکی تاريخ متعارف عرب است که در فصل بعدی باید انشاء الله . **دیگر** تاريخ رومی است و بنای آن در دوازده سال پس از وفات اسکندر است و جهت اینکه این تاريخ از حیات اسکندر تأخیر یافت آنست که گویند چون اسکندر به بیت المقدس بگذشت از طایفه یهود خواست که تاريخی بنام او قرار دهند و تجدید تاريخ نمایند ایشان انگشت قبول بر دیده نهادند ولی متعذریان شد که حضرت موسی بما خبر داده که پس از وفات او بهزار سال تاريخی نو بنا خواهد شد و شما تجدید تاريخ نمایند ولی تا سر میعاد آن جناب همان دوازده سال دیگر باقیست مشغول آنکه ما را مهلت داده تا پس از انقضاء دوازده سال دیگر بعون الله بر ذمت گیریم که بنام همایون تو تاريخی نهیم اسکندر قبول فرمود و پس از اندک زمانی این جهان فانی را با ملک جاودانی مبادله نمود چون دوازده سال منقضی شد یهود بوعده خود وفا نموده بنام او تاريخی بنا نهادند و مبداء تاريخ رومی پس از فوت اسکندر است بدوازده سال **واما تاريخ پارسيان** پس مبدأ آن از جمشید بود که در اول سلطنت خود در اول سال که آفتاب بروج بره اندر شد بنای آن بنهاد و پس از وی هر پادشاهی که سلطنت یافت از اول ظهور وی تاريخی جدید نهادند تا در هنگام دولت یزدجرد شهریار که دولت پارسيان سپری شد و شوکت اسلام خلق را از قوانین ایشان بری ساخت بهمان تاريخ یزدجری تاريخ پارسيان بجا ماند و در تقاویم نیز ثبت نمایند .

( بقیه دارد )